

- بابا به میتونه زن نگهدار باشه یعنی؟

عطیه: [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

- اونهم چی جور، باور کن میتونه هفت خونرو اداره

کنه ماشاءاله.

سخاوت زن مختار سزائی گفت:

- عجب! عجب! که اینطور.

صدیقه زن تحسین پستیچی گفت:

- من بهت نگفتم خاله عطیه بیخودی نرو؟

- هیچی نگو بابا، خیلی هم بیخودی و بیهوده نرفته.

بودم... رفتنم بی فایده نبود... همه چیزو فهمیدم خوب.

نوران دختر اسماعیل بقال، فقط صدای خود را

کشید:

- آییییی...

اما زن بلال قهوه چی ابدأ کوتاه نیامد:

- آره، میگم این پیر مرد جو گندمی همه تونو افسون

کرده، عقلمتونو گرفته.

عطیه جواب داد:

- صبر کن باجی، یه کم صبر کن... فعلا یه ماه دیگه

وقت داریم تأمل کن. اگه توی این یه ماه عقل تو رو هم  
نگرفت هر چه بمن بگی کم گفتمی... اونوقت بمن عطیه چهل  
پلکانی نمیگن!  
[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

\*\*\*

یکماه بعد، حاجی مسعود زن جوان خود «مائده» را  
طلاق داد. هر يك از مردان محله چهل پلکان سبب متار که را  
می پرسیدند جواب میداد:

— تازه فهمیدم که توی این سن و سال نمیبایستی زن  
جوون بگیرم، آخه رعایت حیثیت محله هم شرطه.  
مائده. قسمت محله. بابا اسم دیگر خود مامبو آیسل،  
به درد مردانی که مدام آب دهن خود را قورت می دادند  
نمیخورد و فقط قسمت حاجی مسعود شده بود.

حاجی مسعود که يك عمر با حیا و ناموس زندگی  
کرده بود، درست رأس موعده، قرارداد ششماهه را فسخ کرد  
و شش هزار لیره ( سه هزار تومان ) دست مائده گذاشت و  
مرخص کرد .

هر کسی هم به مامبو آیسل مراجعه می کرد، جواب

- هر موقع فیلت یاد هندوستون کرد منو خبر کن

داداش !

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## اهداء

ترجمه این کتاب با تمام حقوق مادی و امتیازات معنوی به نور چشم عزیزم « بهزاد » ارمغان است و هرگونه استفاده از آن در مطبوعات ، رادیو ، تلویزیون ، سینما و تئاتر - مادام مشارالیه به سن قانونی نرسیده است - موقوف به موافقت کتبی مترجم و انطباق کلی باقرارداد تأسیس سازمان « بهفر » خواهد بود .

« حکیمباشی »

۱۳۵۰